

او همیشه زیباست

نمایشنامه :

پشه بند

اشخاص بازی :

پشه ی 1 (مرد)

پشه ی 2 (مرد)

پشه ی 3 (زن)

خرمگس (زن)

محسن طارمی

((صحنه ؛ پشه بندی است کهنه و رنگ و رو رفته که در حیاط و کنار حوض بی ماهی که مدت‌هاست قورباغه‌ها بر آن حکم می‌رانند و مردی بوگندو با شلواریک و عرق‌گیر سوراخ در حالی که جورابی پوشیده و هر از چند گاهی با جابجا شدنش پاهای لختش که به جوراب‌هایش منتهی می‌شود از زیر پتو می‌افتد بیرون داخل آن خرناسه می‌کشد و هر از گاهی آب دهانش را به سختی قورت می‌دهد _ نیمه شب داغ یکی از شبهای تابستان است _ داخل پشه بند سه پشه در گوشه‌ای در حال مشورت هستند که یک پشه ی ماده و دو پشه نر هستند ، همچنین زیر پتوی مرد بوگندو خرمگسی ماده و چاق آنها را می‌پاید و هر از چند گاهی نیمی از سرش را بیرون می‌آورد و دوباره مخفی می‌شود ، او کت و دامن رنگ و رو رفته‌ای پوشیده و پایون زده _ اشخاص این نمایش در هیبت انسان‌ها و با کت و شلوار و کراوات و لباس فاخر هستند _ پشه‌ها با پوزه بند و خرمگس بجای چشم یک عینک جوشکاری سیاه بزرگ شخصیت‌های پشه و خرمگس را بازی می‌کنند _ هر از چند گاهی در طول نمایش حشرات از بیرون به پشه بند می‌خورند و انگار دارند تلاش می‌کنند که پشه بند را پاره کرده و بیابند داخل ولی هر بار به دیواره‌های پشه بند می‌خورند))

پشه 1 : من که دیگه خسته شدم ، همینجا می‌مونم

پشه 3 : خب هر کسی به جایی مسیر زندگیش تغییر می‌کنه ، زندگی یعنی همین !

پشه 2 : من تو زندگی ام خیلی‌ها رو دیدم که اومدن و رفتن ... خیلی‌ها ... تو هم یکی اش

پشه 1 : من رفیق نیمه راه نیستم ، به وخ نگین ...

پشه 3 : می‌شه بگی رفیق نیمه راه یعنی چی؟

پشه 1 : خب یعنی ...

پشه 2 : بی خیال بابا ... نمی‌خواد بیاد چرا زورش می‌کنی ؟ هر کی سرنوشتش رو خودش رقم می‌زنه عزیزم ... مگه نمی‌گفتی با زور مخالفی !؟

پشه 3 : ما باهم اومدیم و باهم باید برگردیم ، این مهمه ، اگه دو نفری برگردیم اون بیرون جواب پشه‌های دیگه رو چی می‌خوای بدی ؟ ... با هم می‌ریم

پشه 1 : می‌شه بگین از کدوم راه ؟ از سر شب که این تو زندونی شدیم داریم می‌گردیم دنبال سوراخ سمیه‌های این لعنتی

پشه 2 : ولی پیدا می‌کنیم ، جوینده یابنده است !

پشه 1 : من نمی‌دونم این چرا اینقدر عشق استفاده از ضرب‌المثل آدم‌ها رو داره ! بابا این موجودات دوبا رو فقط باهاس خونس رو مکید ، نه اینکه اجازه بدیم فرهنگ حرفاشونم وارد ادبیات پشه‌ها بشه ؛ این یعنی فاجعه ... یعنی خیانت به فرهنگ چندین و چند هزار ساله ی پشه‌ها

پشه 3 : خب ، این که بد نیست ، مثال مثاله دیگه ، حتما باهاس مثال پشه‌ای بزیم ؟ وز وزی وز وز وزو ، وز وز وزیز وز وزو ، که چی ؟ مثلا اینجا این مثال به چه کاری میاد ؟

پشه 2 : من فقط به مثال زدم ، قصدم حمایت از هیچ موجود ، گروه و یا اندیشه‌ای نبود ، به خدا راس می‌گم ! آخه مگه من مدافع حقوق بشرم ؟ (پشه 3 و پشه 1 به او خیره می‌شوند) ببخشید ، هیچ ربطی به حقوق بشر نداشت ... اصلا مگه من بشرم ؟ بشرم ! بشرم ؟ (منگ)

پشه 1 : من می‌مونم ، می‌خوام از این غذا تا آخر عمرم استفاده می‌کنم ، کجا بهتر از اینجا ؟

پشه 3 : یعنی تو راس راسی نمی‌خوای آزاد باشی ؟

پشه 2 : فکر کنم هنوز عمق فاجعه رو نفهمیدی ! ما اینجا گیر افتادیم ! امکان داره دیگه هیچ وقت نتونیم برگردیم پیش پشه های دیگه ! یه پشه ی تنها یعنی هیچی

پشه 1 : می شه بگی فک و فامیلا و دوستامون تا به حال چه گلی به سرمون زدن که قراره از فردا بیشتر بزنی ؟ شماها واقعا عدم حضورشون رو احساس می کنید ؟

پشه 3 : پشه ... ما توی یه اجتماع زندگی می کنیم ، نمی تونیم تنها باشیم ، مثل همه موجودات دیگه ، با هم زندگی کردن امید رو بیشتر می کنه برای زندگی ، زندگی و امید دو جزء جدا نشدنی اند ، هیچ کدوم به تنهایی معنایی نداره ؛ اگه تنها باشه می شه یه شعار

پشه 1 : ولی همه چیز از شعار شروع می شه ؛ یادتون نیست ؟ روزی رو که متحد شدیم در برابر اون وزق ؟ روزگارش سیاه شد وقتی وز وزامون گره خورد به هم

پشه 2 : خب ... خب ... می بینی ؟ توام قبول داری که باید با هم باشیم ، پس حله دیگه

پشه 1 : چی چی رو حله ؟

پشه 3 : اینکه تو هم با ما می یای .

پشه 1 : تو به عشق یه امیدی بر می گردی ؛ یعنی امید داری (نگاه به پشه 2) و یا اون ... ولی من چی ؟ برای کی برگردم ؟ به عشق چی برگردم ؟ به عشق کی برگردم ؟

پشه 3 : عشق ؟ هه ... عشق ... چه کلمه ی قشنگی ! اول برای خودت برگرد ، برای ادامه زندگی ات ، برای زندگی خودت که قراره بسازیش ، از نو شروع کنی ، عاشق شو ... شاید عشق پشت چشمای تو منتظره که فقط یه لحظه بازشون کنی و بریزه روی قلبت ، دختر پشه های زیادی هستن اون بیرون که منتظرن تو برگردی و عشق تازه ای رو تجربه کنند ...

پشه 1 : عاشقم بشن !!! هه هه هه

پشه 2 : به چی داری می خندی ؟ (دوباره می خندد) هی با توام ! چرا داری بهش می خندی ؟ اون که حرف خنده داری نزد ... هی با توام ابله ...

پشه 1 : (جدی می شود) اتفاقا دقیقا حرف خنده داری زد ، عشق کجا بود ؟ الان همه هشتشون گرو نهشونه بابا ، اونم من ! که مجرای شانس و شاششتم یکی نه ... هی ... می دونی چند بار در عشق رو زدم و جواب نگرفتم ! بی خیال من شین رفقا ... (کز می کند)

پشه 3 : می دونم یه جورایی تنهایی ولی ... درست می شه ، عشق دست تو نیست ، دست هیشکی نیس ، عشق رو نمی شه گدایی کرد ، نمی شه به زور گرفت و زنجیرش کرد توی سینه ، عشق باهاس خودش بیاد ، وقتی که بدونه وقتشه خودش می سره توی چشم و دل یار ... تنگ یه نگاه ... شاید توی یه مرداب ، شاید توی یه فاضلاب ، تقدیر هر کی دست خودشه ، هم میتونی تغییرش بدی هم می تونی افسارت رو بدی دستش تا هر جایی که می خواد با خودش ببرت ، باور کن عشق میاد ... فقط اون لحظه اش باید متولد بشه ... و این دست هیچکس نیست ، دست خود عشقه ، خود خود عشق ... (نگاه پشه 3 گره می خورد به نگاه پشه 1 _ عشق)

پشه 2 : اونوقته که دل و دستت می لرزه ، دل دله ، ول که نیس ! اما اگه بهش نرسی ول می شه رفیق ، عشق منتظر کسی نمی مونه ، عشق جاش توی قلبه ، توی قلبم پره خونه ، عشق همیشه توی خون جاریه ، اگه دیدیش باهاس قلابت رو عین یه ماهیگیر بیندازی سمتش ، عین یه ماهی می مونه بد مصب ، لیز لیز ، غفلت کنی سر می خوره می افته کف قلب یکی دیگه ، بعد باهاس بشینی و عین بچه ننه ها زر بزنی که عشقم پرید ... هه هه هه ، می بینی ؟ عشق هم با همه ی زیبایی هاش خیلی لیزه ، هم قشنگه هم باهاس مراقبش باشی ، اگه گیرش افتادی حواست باشه با پا نری روش که می خوری زمین و

عین په سوسک سر به هوا که زیر پای آدما می افته می ترکی ؛ عشق ثانیه و دقیقه نداره ، اونم واسه ما پشه ها ، شاید واسه اینه که همه اش خون می خوریم ، عشق قد تموم سوراخ های ریز این پشه بند وسعت داره ، عشق ماها په جورایی با همه چی و همه کی فرق داره ، عشق پشه ای ... می فهمی ؟

پشه 1 : (هنوز نگاهش مانده در چشمان 3) آره ، عشق پشه ای... دل ... می لرزه ...

پشه 3 : (به خودش می آید) م م من که فک فکر می کنم باهاس رفت ... فقط باید به این موضوع فکر کنیم (نگاهش را بر می دارد و می رود کنار پشه 2 می ایستد _ او را می بوسد)

پشه 2 : عشق ... مثل لحظه ی خوردن خون په خانم خوشگل می مونه که موقع خواب دامن پوشیده و پاهای لختش افتاده بیرون از ... (دهانش آب می افتد) چه تصویر فشنگیه ! انگار نقاشیش کردن این لحظه رو ... خیلی باحاله ...

پشه 3 : (جدی) مطمئنی ؟

پشه 2 : (تازه فهمیده است که چه گندی زده) البته به شرطی که فقط از مچ پا به پایین خورش رو خورد ... خورش رو خورد ... فقط ... همین

پشه 3 : (حرف را عوض می کند) پاشین ، جم و جور کنین که باهاس بگردیم و زود راه فرار رو از این لعنتی پیدا کنیم ... (می رود و دست پشه 1 را گرفته و بلندش می کند)

پشه 2 : منم موافقم ، اگه از سه جهت بگردیم راه رو پیدا می کنیم

پشه 1 : ولی اینجا هیچ راه فراری نداره باور کنین ، ما هم وقتی که باد زد و گوشه در باز شد ریختیم تو ، دیدین که خودتون ...

پشه 2 : امید داشته باش

پشه 3 : راس می گه امید داشته باش ، شاید دوباره همون باد بوزه ، ...

پشه 1 : (سکوت _ نگاه خاص) مثل نگاه عاشقانه ای که په هو می وزه سمت دل ؟!!!

پشه 3 : (سکوتی را که چند ثانیه حکم فرمایی می کرد می شکند) آره ، مثل په نگاه ... که راهش رو گم کرده حوالی برهنه ی په دل ... شاید ...

پشه 2 : باید بگردیم ، بیاین بریم ... (عزم رفتن می کنند _ یکی ویز می کند _ خرمگسی ماده سرش را از زیر پتو در می آورد بیرون و به آنها لبخند می زند _ دوباره ویز می کند پشه ها جا می خورند ، دنبال صدا می گردند _ هر سه باهم خرمگس را می بینند _ پشه 3 می رود لحظه ای بغل پشه 1 به اشتباه و پشه 1 محکم او را می گیرد _ پشه 2 متوجه می شود ولی از ترس خرمگس نمی رود سمت آنها _ پشه 3 خجالت کشیده جدا می شود از او _ پشه 2 برای اینکه بگوید من هم هستم فقط لب هایش را می گزد _ آن دو خودشان را جمع و جور می کنند _ پشه ها می ترسند ولی بعد آرام شده و نزدیک تر می روند)

خرمگس : سلاملکم ... خوش اومدین ... چرا روی لاهاف ؟ بفرمایین زیر لاهاف ... دم در بده

پشه 3 : را را راحتیم ...

خرمگس : شما ها ! چطوری اومدین این تو؟؟؟

پشه 2 : (تازه یادش می افتد که پشه 3 را در آغوشش پناه دهد تا ترسش کم شود) بیا بغلم عزیزم ... (به خرمگس) تو تو تو چی می خوای اونجا ؟

خرمگس : من ؟ هیچی !

پشه 1 : او او اون چی ؟

خرمگس : این ؟ هه هه هه دنیا رو آب ببره آدما رو خواب می بره ، این خوابه بابا ...

پشه 3 : خب بیدار می شه دیگه ...

خرمگس : نه بابا ، این وقتی که می خوابه انگار صد ساله که مرده ...

پشه 2 : خب ... خب حالا تو چرا رفتی اونجا ؟

خرمگس : کجا ؟

پشه 2 : اونجا دیگه ...

پشه 3 : (لب هایش را می گزد) بی تربیت ...

خرمگس : آهان ؛ خب گرمه دیگه ... زیر پتو و ... خلاصه داغه اینجا زندگی ... شام در خدمتون باشم

دوستان ... این تن لش قد یه دشت سفره است

پشه 1 : نه خیر ، خیلی ممنون ، سرف شده ، نوش جان ...

خرمگس : اوه داشت یادم می رفت ؛ خرمگس هستم ، از آشنایی تون خوشبختم (از زیر پتو در آمده و

دستش را می کشد پشه ی 2 می خواهد دست بدهد که پشه 3 پایش را لگد می کند و او دستش را می

کشد و پشه 3 با لبخندی تمسخر آلود با خرمگس دست می دهد)

پشه 3 : خوشبختم پشه هستم ... / و ایشون دوست خوبم هستند ، پشه ... / ایشونم پشه هستند

دوست دوست خوبم ...

خرمگس : چه تقابلی !!! چه پشه بازاری نه امشب توی این پشه بند !

پشه 2 : (می خواهد برود جلوتر که پشه 3 دستش را می کشد) بله واقعا ...

پشه 3 : شما از کی اینجائین ؟

خرمگس : ای یه دو سه هفته ای می شه ...

پشه 1 : شما ... تنهائین ؟

خرمگس : مشکلی هست ؟

پشه 1 : نه نه خب خلاصه کاره دیگه ... تنها باشین میان مزاحمتون می شن ، الانم که دیگه خودتون بهتر

می دونین جامعه خیلی خراب شده ، همه اش نامردی ، همه اش مزاحمت ، همه اش دروغ ، همه اش

نیرنگ ، همه اش تجاوز ، همه اش خیانت ...

خرمگس : هر کی خرمگس رو بشناسه این فکرا توی کله اش نمی شینه ...

پشه 3 : از همون اول هم تنها بودی خواهر ؟

خرمگس : ای خواهر دست به دلم نذار ، شوهر داشتم ، بچه داشتم ، زندگی داشتم ...

پشه 3 : آخی ...

پشه 2 : (انگار تیرش به سنگ خورده است) ای بابا ... پس شوهر دارین !

پشه 3 : آقا ... (خودش را جمع و جور می کند)

خرمگس : داشتم ...

پشه 2 : آهان ...

پشه 1 : پس الان تنهائین دیگه ...

خرمگس : آره ... تنهایی بد دردی ...

پشه 3 : ساکت می شین ما دو کلوم زنونه حرف بزنیم یا نه ؟ (دو پشه زیپ دهانشان را می کشند) حالا

شد ... (به خرمگس) خب تعریف کن بینم خواهر ...

خرمگس : هی ... از چی بگم ؟ از کجاش بگم ؟ روزی که با شوهر و بچه ام اومدیم توی این پشه بند فکر

می کردم قراره دنیا رو فتح کنیم و من بشم ملکه ی خرمگسا و شوهرم پادشاه و بچه مون بشه شاهزاده

... عین سیندرلا ... هه ... نشد ، نشدیم ... طفلی بچه ام ، طفلی شوهرم ، اولین بار روی یه تپه ی طلایی

رنگ گه نشسته بود که دیدمش ، نگاهمون گره خورد به هم ، تعارفم کرد که بشینم کنارش ، خب این خودش نشون دهنده ی مرامش بود ، خوشم اومد ازش ، خیلی با معرفت بود ، اینو از اولین نگاه سبزش فهمیدم ، می دونم تصورش براتون سخته و شایدم غیر ممکن ، چون هر چی باشه شماها پشه اید و ما خرمگس ، و همین تفاوت های رفتاری مسخره اس که عین مرز بین تموم موجودات کره زمین حصار کشیده ، عالم از هر چی مرز و مرز بندی بهم می خوره ، ولی به روزی میاد که تموم موجودات روی کره ی زمین به دور از هر کینه و دشمنی کنار هم زندگ می کنند ؛ چه روزی می شه اون روز ! چه باشکوه ! بدون هیچ حد و مرزی ! هیچ وقت مزه ی شیرین اون گه از یادم نمی ره ، عشق کنار سور و سات خوشرنگ ترین گه ، احتمالاً هیشکی توی این دنیا نمی دونه که تموم زندگی به خرمگس گره خورده به گه ! هی ... همون موقع که نشستم روی تپه ی زرد گه چشاش قل خورد روی قلبم و عاشقش شدم ، این تنها آرزوم بود که به روزی که گه عاشق بشم ، تصور برآورده شدن این آرزو برای هر خرمگسی رویاست ، ولی برای من رویا نبود ، حالا هر وقت گه می بینم یاد عشق می افتم و هر وقت عاشق میشم یاد گه می افتم ، عشق و گه به نوستالژی به یاد موندنی ته برای من ، نمی دونم شاید اگه توی این مدت دست دست کردم و این یارو رو نکشتم واسه اینه که هر وقت می ره دستشویی می تونم باهش برم و روی تپه های گه اش بشینم و تموم خاطراتم رو مرور کنم ، ای کاش این مرتیکه هیچ وقت دستشویی نمی رفت (نگاه می کند به مرد) مرتیکه ی از خدا بی خبر لایالی عشقم رو ازم گرفت ، بچه ام رو ؛ این مرتیکه ی گه ، اینقدر کثیفه که گاهی واژه کم میارم برای توصیفش ؛ نامرد

پشه 2 : این ؟ غلط کرده ...

پشه 3 : (بلند تر از دفعه پیش) آقا ...

پشه 1 : من که می تونم اظهار نظر کنم ؟

پشه 3 : نخیر ...

خرمگس : اینا چرا اینجوری... (باقی جمله را در گوش او می گوید و بعد زنانه با هم می خندند)

پشه 3 : خلاصه مردن دیگه ... مردا رو هم که می شناسی ؟ همه شون (باقی حرفش را در گوش

خرمگس می گوید _ خرمگس در اوج خنده هایش یاد شوهرش می افتد و بغض می کند)

خرمگس : مرد هر چی می خواد باشه باشه فقط سایه اش بالای سر آدم باشه ... این دوره زمونه تا می

بین سایه ای بالای سرت نیست عین به تپه گه شب مونده خراب می شن روی سرت و ... (بغضش می

ترکد) داشتیم زندگی مون رو می کردیم به خدا ، خوش بودیم ، توی این پشه بند زندگی تازه داشت برامون

رنگ و رو می گرفت ، تازه بچه ام داشت لپاش گل می انداخت ، هیکل شوهرم تازه اومده بود روی فرم ،

دیگه سر هر موضوع مسخره و پیش پا افتاده ای دعوا نداشتیم ، زندگی هر ثانیه اش شیرین شده بود ، دلت

نخواد عین به گه اعیونی ، این لندهور بوگندو ، صب به صب می زد بیرون و بعد از هزار و یک کثافت کاری

برمی گشت خونه و می خزید توی این پشه بند ، مثل همین امروز ، مثل همین امشب ... اونوقت بود که

جشن ما تازه شروع می شد ، اینقدر کک و غذاهای شیرین داره این مرتیکه که نذاره آدم نفس بکشه از

خوردن ، تا می تونستیم می خوردیم ؛ خوب می خوردیم ، خوب می گشتیم ، خوب می پوشیدیم ... (چند

حشره با شدت می خورند به دیواره های پشه بند)

پشه 2 : ای وای ... چی بود ؟ (فرار می کند گوشه ای و خودش را جمع می کند)

پشه 1 : کی بود خرمگس ؟ (پشه زن می رود بغل خرمگس)

خرمگس : اینا حشراتی هستند که روزهاست دارن تلاش می کنن که راهی پیدا کنند به این پشه بند ،

می بینید ؟ خنده داره ، اونا نمی دونن اینجا چه خبره و دارن پر پر می زنن که بیان این تو ، و شما ها قدر این

تو رو نمی دونین و می خواین بزنین بیرون و فکر می کنید اون بیرون پر از آزادی نه ؛ جالب نیست ؟ هیشکی قدر چیزی رو که داره نمی دونه ، برای شما فصل بین آزادی و زندون قد یه تور پشه بند فاصله اس و برای اونایی که اون بیرون هستند هم فصل بین غذا و گرسنگی قد یه تور پشه بند فاصله اس ... و این وجه تشابه یعنی ماها همه مون زندگی هامون یه جورایی مثل همدیگه اس و به هم گره خورده ؛ خلاصه که هر چی که دارین باهاس دو دستی بچسبین که این دور و زمونه موجودات دزد دو برابر موجودات دیگه ان (رو به بیرون فریاد می زند) سگ کی باشین بیاین تو ! فکر کردین اینجام توالت خونه ی مش قمبره ؟ نه خیر اینجا پشه بنده خرمگس خانمه ، مگه اینکه من مرده باشم که شما ها بیاین این تو ... لعنتی ها ...

پشه 2 : چه هیکلی !!!

خرمگس : بله ؟

پشه 1 : منظورش به زور و بازوتونه ... (به پشه 3) البته من بیشتر هیکل شما رو می پسندم ...

پشه 2 : بله ؟

پشه 3 : (به پشه 2) امل ... حرف بدی نزد که ... باز دعوا راه بینداز ... (به خرمگس) همیشه سر این چیزای پیش پا افتاده داد و قال می کنه ، الکی شلوغش می کنه ! نمی دونم کی می خواد از جوامع متمدن یاد بگیره رهایی از این قید و بند ها رو ... خب می گفتمی خواهر ...

خرمگس : یه شب مست اومد خونه ، با تلفنش حرف می زد ، داشت با زن بدبختی که برده بود و سرش بلا آورده بود حرف می زد ، یه جورایی داشت خرش می کرد ، کثافت چند وقت پیش زنش رو با یه بچه طلاق داد ، اون بیچاره هم رفت خونه پدرش ، خودش توی خلوتاش اینا رو میگه ، اون شب خیلی حالش بد بود ، ولی اینقدر کثیف و خوردنی بود که ابزار بهترین شب جشن ما بشه ، اینقدر خوردیم که نمی تونستیم تکون بخوریم ، نامرد یه لحظه چشمش افتاد به بچه ام ، دستش رو بلند کرد و یه فهش بی تربیتی هم داد و تا خواست بزنه توی سر بچه ام ... (بغض می کند) شوهرم خودشو پرت کرد روی بچه ام ... (می گرید) ولی دیگه دیر شده بود ... (بلند و در آغوش پشه 3 می گرید) لهشون کرد ... له کردشون نامرد ... نامرد ... نامرد گه ... ، حیف از گه ، که به تو بگم

پشه 3 : گریه کن ... گریه قشنگه ... گریه سهم دل تنگه عزیزم ...

خرمگس : اینو به جایی شنیدم ... (دوباره گریه می کند)

پشه 2 : طفلی تنهاست ... هی ... (به پشه 1) کسای که تنها می موندن یه شونه ی مهربون برای گریه می خوان ... فقط ... (آهسته در گوشش) من عاشق هیکلای تپل میلم ... خوشم میاد دوستشون داشته باشم ...

پشه 1 : ولی من از باری خوشم میاد ، می دونی یه جورایی می خوام مانکن باشه ، دوس دارم فقط بهش نیگا کنم ، اصلا هم برام مهم نیست که دختر باشه ، ازدواج کرده باشه ... یا ... (پشه 2 خیره شده به او و او خودش را جمع و جور می کند _ آب دهانش را قورت می دهد) سوء تفاهم نشه یه وخ ! کلی گفتم ... (به خرمگس) خب ... تو که تنهایی ، چرا نمی زنی بیرون از این خراب شده ؟ (به پشه ی شوهر) با ... خرمگسم ... (به خرمگس) هان ! چرا ؟

پشه 2 : فوضولی ؟

پشه 1 : فوضول که ... نه ... بچه بودم مادرم به این کارم می گفت کنجکاو ی ... هه هه هه

پشه 2 : کوفت ...

خرمگس : حالا شما دعوا نکنین ، من اگه از اینجا برم اون بیرون خرمگسا می چین این تو و دیگه با هیچ حشره کشی هم نمی شه بیرونشون کرد ، حتی پیف پاف ؛ شکم مقوله ی مهمیه ، خیلی مهم ، می فهمین که ؟ ارتزاق ...

پشه 3 : راست می گی خواهر ... حق داری ، اگه منم بودم همین کار رو می کردم (مرد خرناسه می کشد . خرمگس به او خیره می شود و با نفرت)

خرمگس : نامرد ... انتقام شوهر و بچه ام رو می گیرم ازت ... حالا می بینی

پشه 2 : می تونی روی کمک من هم حساب کنی ... من کمکت می کنم ، مطمئن باش ...

پشه 1 : منم کمکت می کنم ، روی من خیلی حساب کن ... کمکت می کنم بانو ...

خرمگس : بانو ... خوشم میاد بهم می گن بانو ... چه رمانتیک !

پشه 3 : منم هر کمکی از دستم بر بیاد برات انجام می دم ، من رو از خودت بدون خرمگس

خرمگس : نمی دونم چطوری ازتون تشکر کنم ، شک ندارم که با کمک شما ها می تونم انتقام شوهر و بچه ام رو بگیرم از این لایبالی و ...

پشه ها : ما کمکت می کنیم ، روی ما حساب کن خرمگس ، ما کمکت می کنیم ، این آدم لایبالی باید از بین بره ، باید به سزای عملش برسه نامرد ... حالش رو می گیریم ... مرتیکه ی چرک ...

خرمگس : یه روزی این کمکتون رو جبران می کنم پشه های مهربون ...

پشه 2 : این چه حرفیه بانو ... وظیفه ی ماست ...

پشه ی 1 : بانو رو من گفتم ، حسود ...

پشه 2 : بازم پر رو شدی ؟ با فرهنگ باش ، کلاست رو ببر بالا ...

پشه 1 : خرمگس خانم ، گه پیشونی ... (طوری به پشه ی 2 نگاه می کند که انگار قصد زدن یوز او را داشته است) این وظیفه ی ما حشره هاست که به حشرات دیگه کمک کنیم ، این یه وظیفه ی حشره ایه ...

خرمگس : شما خیلی پرفکتین ، چقدر زیبا با الفاض بازی می کنین آقا (پشه 3 سرفه می کند)

پشه ی 2 : اتفاقا این روزا از این جور موجودات زبون باز ، توی اینترنت و فضاهای مجازی ، مخصوصا توی چت روم خیلی پیدا می شه ، موجوداتی که یه روزه میان و یه ساعته می رن ... از اینا زیادن خرمگس خانم ، از اینا زیادن گولشون رو نخور ، احساس می فروشن فقط

خرمگس : ولی من دوس دارم ، با احساسه ، یه روز زندگی کن عوضش با عشق و احساس

پشه ی 3 : عجب ... یه دقیقه آدم سکوت می کنه شلوغش می کنینا ... چه خبره ؟ ما فقط قراره به خرمگس کمک کنیم ، با هر دوتونم ... (رو به پشه 2) از تو بعیده ... واقعا خجالت داره ...

خرمگس : خواهر ... این چه حرفیه ... چیزی نگفتن که این آقایون ، دارن احساس می خرن دیگه ، این عرقه عزیزم ، اتفاقی نمی افته ... جای نگرانی نیست ... هی ... شوهر من هیچ وقت احساسات به خرج نداد ، تو همه ی این سال ها عین یه مجسمه زندگی کردم ، فقط مرد خونم بود ، البته هیش وخ بهش خیانت نکردما ... (به پشه 1 و 2) راحت باشین ...

پشه 3 : خانم جان مثلا این مرتیکه (پشه 2 را نشان می دهد) ...

خرمگس : آخه احساسات خوشگل بهم می دن حول می شم ، دست خودم نیست

پشه 3 : وا ! یه خرده سفت باش خانم جان ...

پشه 2 : هر کمکی بخوای برای انتقام از این مردتیکه ما برات انجام می دیم ..

خرمگس : آره ... ممنونم ... باید بکشیمش ...

پشه ها : بکشیمش ؟

خرمگس : آره

پشه ها : ما ؟

خرمگس : آره دیگه ... تنهایی که نمی تونم

پشه 3 : قتل ! کار ما نیست ... (به پشه ها) هست ؟

پشه 1 و 2 : امکان نداره ...

پشه 3 : ما قاتل نیستیم

پشه 2 : من هیچوقت توی زندگی ام کسی رو نکشتم

پشه 1 : چند روز پیش یکی از دوستانم کشته شد ، خیلی فجیح بود ، یه هفته براش گریه کردم ... من

دلش رو ندارم ، هیچوقت نداشتم ... قتل !!!؟

پشه 3 : هر کمک دیگه ای بخوای می تونی روی ما حساب کنی ، غیر از قتل ...

خرمگس : یعنی می خوای بگین تا بحال هیشکی رو نکشتین ؟

پشه ها : نه

خرمگس : امکان نداره ... یعنی شما تا بحال خون هیشکی رو نمکیدین ؟ (نگاه متعجب پشه ها) مکیدین

... پشه ها کارشون همینه ، خوردن خون موجودات دیگه مخصوصا آدما رو ، شما ها هیش می دونین تا بحال

با خوردن خودن موجودات دیگه چقدر بیماری به بدن اونا وارد کردین ؟ اونم بیماری های مهلک ... شما ها چه

بخواین چه نخواین ... قاتلین ... قاتل ...

پشه 3 : من ... من ... من نیستم ...

پشه 1 : من من من دیگه خون هیشکی رو نمی خورم ... هیشکی

پشه 2 : من ... من ... منم ...

خرمگس : شما هم جا زدین آقا ؟ متاسفم ...

پشه 2 : خب ... نه ... راسش چیزه ... می خواستم بگم که ...

خرمگس : آقا ...

پشه 2 : می خواستم بگم که من نمی تونم کسی رو بکشم ...

خرمگس : ترسوها ... حالم بهم می خوره از موجودات بزدل ، بزدل ...

پشه 3 : ما بزدل نیستیم ، هیچ پشه ای بزدل نیست

پشه 1 : راس می گه ... هیچ پشه ای بزدل نیست ، به تموم خونهایی که خوردیم قسم می خورم

پشه 2 : تو داری رسما به پشه ها توهین می کنی !

خرمگس : من به هیشکی توهین نکردم ، فقط واقعیت رو گفتم

پشه 3 : در هر صورت شهامت پشه ها رو هیچ موجودی نداره ، اینو همه می دونن

پشه 2 : بارها و بارها شده که تا آستانه ی مرگ رفتیم و بر گشتیم ، نمی دونی بدون

پشه 1 : خود من تا بحال جون خیلی از پشه ها رو نجات دادم ، خودم رو توی مسیر پشه کش قرار دادم که

به دیگران آسیب نرسه ، یه بار یادمه نزدیک سقف بودم ، برادر زاده ام بالاتر از من پرواز می کرد که یه هو

دیدم داره می ره که بچسبه به این میله های روشنی که این نامردا توی سقف کار می دارن و هر پشه ای

با برخورد با اون ... می ترکه ... از خودم گذشتم و نجاتش دادم

پشه 3 : حتی تصورش هم برای موجوداتی مثل تو ناممکنه ... تا بحال ترکیدن حشرات رو دیدی در برخورد با

این لامپای روشن ؟ وحشتناکه ... تکان دهنده است

خرمگس : ببینید من کاری به این حرفا ندارم ، ولی این واضحه که شماها هر روز خون هزاران انسان رو مکیدین و حتی بارها باعث مرگ اونا شدین ولی حالا که قراره آزاد باشین به شرط کشتن یه آدم لایبالی و قاتل ... جا زدین ... پس شما ها ترسوئین ... ترسوها ... هه هه هه ... پشه های ترسو ... پشه های بزدل ... پشه هه هه ... ترسوها ... (می رود که برود زیر پتو) ترسوها ...

(دوباره چند حشره از بیرون محکم می خورند به دیواره ی پشه بند و پشه ها می چسبند به هم _ پشه 1 سوء استفاده کرده و خودش را چسبانده به پشه 3 ولی با چشم غره ی پشه 2 خودش را آرام جدا می کند و می چسبند به پشه 2 _ خرمگس می خواهد برود زیر پتو)

خرمگس : خاک بر سرتون ... شما ها پشه این ؟ شما ها کفش دوزک هم نیستین ! صد رحمت به دل و جرات کفش دوزک ... می رم که بخوابم ... زیر پتو خیلی گرمه ... شب خوش ...

پشه 3 : اه اه اه وایسا ...

خرمگس : امرتون ؟

پشه 3 : تکلیف ما چی می شه ؟

خرمگس : تکلیف شما روشنه ! از هر راهی که اومدین از همون راه هم هری ...

پشه 2 : بی تربیت ... این چه طرز حرف زدن با یه خانم محترمه ؟

خرمگس : به به بالاخره بلند شد !

پشه 3 : چی ؟

خرمگس : رنگش دیگه ، انگار رگ هم داره ، بذابینم ، مگه شما موقع اومدن از من اجازه گرفتین ؟ من گفتم بیاین توی این خراب شده ؟ د خب هر کسی کار خودش بار خودش آتیش به انبار خودش

پشه 1 : (می خندد) هه هه هه اینم ضرب المثل آدم ها رو زد ! دیدین ...

پشه 3 : بی مزه ... که چی ؟

پشه 1 : هیچی به جان خودم ، همینطوری ...

خرمگس : ما رفتیم ...

پشه 2 : (فریاد می زند) نرو ... (سکوت _ همه ی نگاه ها به او خیره می شود و او آرام و با احساس) نمی تونی دووم بیاری ... تو غصه کم میاری ... نرو

خرمگس : هه ... حال کردم ... ولی رفتنی باس بره ...

پشه 3 : (می رود نزدیک پشه 2 و زیر گوشش) به موفقش خدمتت می رسم ... (به خرمگس) اگه امکان داره بمون و فرصت بده ...

خرمگس : واسه چی ؟ چه فرصتی ؟

پشه 1 : واسه انتخاب

خرمگس : انتخابه ؟

پشه 3 : آزادی یا غذا !!!

پشه 2 : اگه بمونیم تا مدتها غذا داریم ، هر چقدر که خون بخوایم هست ، این لندهور اینقدر خون داره که ما تا مدتها بخوریم و سیر بشیم ، اگه هم بریم می تونیم اون بیرون آزاد باشیم

خرمگس : خب ... انتخاب کنید .

پشه 1 : من که تقریبا ممتنع ام ...

پشه 3 : یعنی چی ؟ واضح بگو پشه ...

پشه 1 : خب واضحه دیگه ...

پشه 2 : من می مونم ... (نگاه پشه 3 به او) چیه خب ؟ می مونم ، دوس دارم بمونم ، اینجا همه چی هست ، غذا ... فضا ... صفا (آب دهانش را قورت می دهد) اوم ...

پشه 3 : دیگه ؟ ...

پشه 2 : دیگه ... خب خیلی چیزای دیگه هم می تونه به مرور زمان به اینا اضافه بشه

پشه 3 : اما من می رم ، می خوام آزاد باشم ... آزاد ... ترجیح می دهم از گرسنگی بمیرم ولی آزاد باشم ، آزادی رو نه به اندازه ی به شعار که به اندازه عمل می خوام ، خود آزادی

پشه 1 : به هر قیمتی ؟

پشه 3 : به هر قیمتی ...

پشه 1 : خب البته منم منظورم همین بودا ... من عاشق آزادی ام ...

پشه 3 : پس میای ؟

پشه 1 : مگه می دارم شما تنها برین خانم خانما ... (نگاه غضب آلود پشه 2) آهان ... خب خلاصه باهاس یکی مراقب این آدمای پیف پاف بدست اون بیرون باشه دیگه ... دوست دارم پیام که فدا بشم براتون ...

همین ... حالا زنده باد آزادی ...

خرمگس : پس مشخص شد ؟!!! دو به یک

پشه 2 : یعنی چی ؟ مسابقه است ؟

خرمگس : نه ، تمرینه ، فردا مسابقه است ... این دوتا می خوان برن تو می مونی ، من و تو این دوتا رو کمک می کنیم که برن و بجاش اینا کمک می کنن که این مرتیکه رو نقله کنیم ، حله ؟

پشه 3 : باید مشورت کنیم (از دو پشه دیگه می خواهد که نزدیکش شوند و با هم مشورت می کند _ پشه ی 1 باز هم خودش را به پشه 3 نزدیک می کند _ به نتیجه ای نمی رسند)

پشه 1 : نه ...

خرمگس : نه ؟

پشه 3 : ما قاتل نیستیم ...

پشه 2 : درسته که خون مردم رو می مکیم ... اما تا بحال خون هیچ کس رو توی شیشه نکردیم ، اصلا ما رو چه به این کارهای خطرناک ؟ ما قاتل نیستیم ... هرگز ...

پشه 1 : اگه بعضی هاشون از نیش ما بیماری به بدنشون وارد می شه و می میرن ما مقصر نیستیم ، اونا به خاطر ضعف بدنی خودشون می میرن ... خب ... به ما چه ، تغذیه شون رو درست کنند ما چه گناهی داریم ؟ خوردن خون آدمای کجا ، توی شیشه کردن خونشون کجا ؟!

پشه 3 : راست می گه خوب بخورن وقوی باشن که با یه نیش پشه نمیرن

خرمگس : دارین خودتونو خر می کنین !!!

پشه 2 : باهات موافقم ... (نگاه معترض دو پشه به او) اینکه خیلی دوست داریم جای خرها باشیم ولی نمی شه ... خب خرها خصوصیت های خوبی دارن که هر کسی آرزوشه یه روزی خر بشه ، یا خر باشه ...

هر چند خیلی ها توی زندگی شون خر می شن ، بعضی هاشونم بارها

پشه 3 : اصلا خود تو خرمگس ... دوست نداشتی یه خر قوی بودی که راحت می تونستی با یه جفتک محکم انتقامت رو از این خدا نترس می گرفتی ؟

پشه 1 : (آهسته به پشه 3) ای ول تشریح ... (به خرمگس) راس میگه صادقانه بگو دوست نداشتی خر بودی ؟

خرمگس : راسش ... چیزه ... آخه ... اینه ...

پشه 2 : تمومه ... (دست می زند) دوست داره دوست داره ... دیدی توام عین مایی !

خرمگس : نه ...

پشه ها : نه ؟

خرمگس : دوست ندارم خر باشم ، من فقط دوست دارم که به خر داشته باشم ...

پشه 3 : (به پشه 2) نگفته بودم بهت ؟ (به همه) طفلی خرا ...

پشه 1 : آره ... طفلی خرا ... طفلی پشه ها ... طفلی همه ی موجودات غیر از آدم که به هیچی و هیش

کی فکر نمی کنه غیر خودش ... تف به معرفت ...

پشه 3 : اه ... چه ربطی داشت ...

پشه 1 : همینجوری دیگه ... خواستم به چی گفته باشم ...

پشه 2 : پس لال شو ...

پشه 1 : چشم ... (به پشه 3 نگاه می کند) فقط به خاطر شما ...

پشه 3 : ممنونم ... ولی ما قاتل نیستیم ... (خرمگس به راه می افتد که برود زیر پتو بخوابد)

پشه 1 : کجا پس ؟

خرمگس : خفه ...

پشه 3 : اصلا در شان و شخصیت شما نیست اینجوری حرف زدن ... اه اه اه خرمگس خانم !

خرمگس : حالم بهم می خوره از ترسوها ...

پشه 2 : (با تحریک نگاه پشه 1) بی ادب ... واقعا فکر نمی کردم اینجوری باشی ... بیش تر از اینا روت

حساب می کردم ... خجالت آورده

خرمگس : توام خفه ...

پشه 2 : خب البته اینم به حرفیه ...

پشه 3 : خاک بر سرت ... به توام می گن سایه ی بالای سر ؟ تو سایه ی زیر پا هم نیستی

پشه 1 : خرمگس خانم احترام خودت رو داشته باش ها ... (پشه 3 خوشش می آید از این شهادت پشه

1 و برای پشه 2 دهن کجی می کند)

خرمگس : شب خوش ... (براه می افتد _ پشه 1 و 2 با نگاه به التماس پشه 3 می روند)

پشه 3 : ما کمکت می کنیم ، هر چند قاتل نیستیم ... ولی برای اینکه بتونی انتقامت رو بگیری کمکت می

کنیم ...

خرمگس : منم کمکتون می کنم که آزادی رو دوباره توی قلبتون احساس کنید ... آزادی بها داره ، اینو هیچ

وقت فراموش نکنید ...

پشه 2 : می دونستیم ... فقط یادمون رفته بود ... (به بقیه) مگه نه ؟

پشه 1 : دقیقا ...

پشه 3 : خب ... باید چی کار کنیم ؟

خرمگس : هیچی ... بکشیمش ...

پشه 3 : البته ... ولی چطوری ؟

پشه 1 : یعنی ما باید چی کار کنیم ؟

پشه 2 : خیلی دوست دارم شریک جرم شما باشم ...

خرمگس : باعث افتخاره

پشه 2 : (احساساتی می شود) می تونم به یه شام مفصل دعوتتون کنم ؟ با احترام !

پشه 3 : گاهی فکر می کنم چه خوبه که اسم ننگ شوهر کنار اسمم نیست .
خرمگس : وا ... خواهر داره ابراز احساسات می کنه طفلی ، خلاف شرع که نمی کنه .
پشه 3 : می شه شما پامبری نکنید ! ترجیح می دم مشکلاتم رو خودم حل کنم .
خرمگس : مشخصه ...

پشه 1: شیطونه می گه ...

خرمگس : غلط می کنه میگه ؟ اصلا چی می تونه بگه ؟ می رما

پشه 3 : (به پشه 2) خاک بر سرت ... (به خرمگس) لطفا شما بفرمائید ما چی کار باید بکنیم ؟
خرمگس : نقشه مون اینه ، بیاین نزدیک تر (موسیقی کمدی در صحنه می پیچد و هر چهار نفر گرد هم بحث می کنند _ چند بار جدا می شوند از هم و دوباره جمع می شوند و خلاصه بعد از دقایقی به نتیجه می رسند)

پشه 1 : علی رغم میل ام ... قبوله ...

خرمگس : اجباری نیست ...

پشه 2 : از اعماق وجودم ... قبوله ... من حاضرم پیش مرگ بشم ... (خرمگس از پشه 3 جواب می خواهد)

پشه 3 : باشه ولی یه مشکلی هست !!!

خرمگس : دیگه چه مشکلی ؟ مگه با هم کنار نیومدین ؟

پشه 3 : چرا ولی ...

پشه 1 : راس می گه ولی

خرمگس : ولی چی ؟

پشه 2 : راس می گه ولی چی ؟

پشه 3 : اگه بهمون رکب زدی چی ؟

پشه 1 : راس می گه ، اگه زدی !

خرمگس : رکب ؟؟؟!!!

پشه 2 : یه دستی ... نامردی ... (باز خرمگس نمی فهمد) نارو ... یعنی اینکه قول بدی و بعدش سر قولت وای نستی ، یه جورایی همون خیانته ، پشه ها به این کار می گن رکب ...

خرمگس : کدوم قول ؟

پشه 3 : راه آزادی

پشه 1 : راه رهایی از این پشه بند ... فقط تو بلدی راه رو ... درسته ؟

پشه 2 : من که بعید می دونم ایشون اهل دو دره بازی باشن ... اصلا به شعور ایشون نمی شه شک کرد ... یه خانم محترم و با وقار و ... (با نگاه پشه 3 ساکت می ماند)

خرمگس : من سرم بره قولم نمی ره

پشه 3 : اگه رفت ؟

پشه 1: احتمالش هست ... نیست ؟

پشه 2 : من که اعتماد دارم ، البته اگه یه گروهی بذارین پیش ما دیگه خیال همه راحت می شه ، البته بیشتر خیال اونایی که به زمین و زمون بد بین هستند .

خرمگس : خب ... (فکر می کند) باشه ، اگه زدم زیر قولم اجازه دارین پرهام رو بکنید تا دیگه هیچوقت نتونم پرواز کنم ، و این غذا رو برای همیشه صاحب بشین !!!

پشه 3 : اوم م م راسش ...

پشه 1 : موافقم ... عادلانه است

پشه 2 : پرهاش رو بکنیم ؟

پشه 3 : خودش قبول کرده ...

پشه 2 : خیلی سنگ دلید ... خرمگس با این کار می میره ، چطور دلتون میاد ؟

پشه 1 : چرا که نه ؟ پای آزادی مون وسطه

پشه 3 : آزادی بهاء داره ... خودش گفت ، یادت نیست ؟ (یادآوری می کند)

پشه 2 : کی می خواد این کار رو بکنه ؟ کدومتون دلش رو دارین ؟

پشه 3 : خب ...

پشه 1 : خب ... اگه موقعیتش پیش بیاد ... شاید هر کسی این کار رو بکنه ...

پشه 2 : خدای من ... روی من حساب نکنید ... (بغضش می گیرد) یعنی ... نه نه نمی تونم ... اونم

بالهای این خانم محترم رو ؟ و سهمی هم از غذا نداشته باشه !!! خدا همه ی ما رو بیخشه ... خوب که

فکر می کنم می بینم صفت حشرات موزی برارنده مونه ...

خرمگس : از حس سبزت ممنونم پشه ... ولی من حاضرم ... شرط رو قبول دارم ...

پشه 3 : باشه ... قبوله ...

خرمگس : شروع می کنیم

پشه 2 : ای کاش می مردم و این لحظه رو نمی دیدم ...

پشه 3 : بسه دیگه احساسات خرکی خرج کردن ، ای کاش یه ذره هم وقتی که ... حیف ...

پشه 1 : واقعا ... (نگاه پشه 2) واقعا که ... شرط منصفانه ایه ...

خرمگس : خیلی وقت نداریم پشه ها ... من می شینم روی صورتش ، یادتون باشه خیلی وقت ندارین ،

اون روی صورتش خیلی حساسه و خیلی زود عکس العمل نشون می ده و جون من در خطره ... اون با

کوچیک ترین حرکت همه مون رو می فرسته اون دنیا ... فاتحه ... عین سگ می کشتمون

پشه 2 : چه ترسناک ... مطمئنی باید انتقام بگیری ازش ؟ نمی خواد تجدید نظر کنی عزیزم ؟

خرمگس : شک ندارم ...

پشه 3 : خب

خرمگس : باید وقتی که من سوراخ های دماغ گنده اش رو می گیرم سه تاتون برید توی دماغش و سریع

خودتون رو برسونید به کله ی پوکش ... من مغزش رو می خوام ... فقط مغزش ...

پشه 1 : و بعدش ... (سکوت)

خرمگس : مغزش رو بخورید ...

پشه 2 : (اوق می زند) اوق ... مغز ادما خیلی بد مزه اس ...

پشه 3 : البته خودشون خیلی مغز همدیگه رو می خورن

پشه 1 : راس می گه منم شنیدم

پشه 3 : بارها شنیدم که به هم دیگه می گن مغز منو خوردی ... و البته با عصبانیت می گن که این یعنی

اصلا خوشمزه نیست ، حالا چرا مغز هم رو می خورن نمی دونم ، البته اونا کارای احمقانه زیاد می کنن !

خرمگس : وقت رو تلف نکنید ... فقط یادتون باشه که نمی خوام حتی قد یه پر از مغزش توی سرش بمونه

... همه اش رو می خورید ... قبوله ؟ (هر سه پشه با علامت سر تائید می کنند)

پشه 3: موفق باشی ... زن ها همیشه توی تاریخ سنبل شهامت بودند ... هر چند از این کار خوشم نمیاد ، منظورم قتله ، ولی بهت افتخار می کنم

پشه 2 : منم بهت افتخار می کنم ، البته خیلی بیشتر از بقیه ...

پشه 1 : ترجیح می دم فقط به آزادی فکر کنم ...

خرمگس : آماده اید ؟ (همه با هم تائید می کنند) من رفتم ، بیاید کنار سرش (خرمگس می رود بالای پتو و هر سه پشه می روند نزدیک سر مرد و دوره می نشینند _ خرمگس دماغ مرد را گرفته و می کشد)
یاالله شروع کنید ، شروع کنید داره بیدار می شه ، داره بیدار می شه ، بجنیید برید توی دماغش ، برید پشه ها برید ، باید مغزش رو بخورید ، برید تو ، داره بیدار میشه ، داره بیدار می شه ، دستش دستش ، آخ آخ آخ ... کمک

پشه ها : نه ... (نور کم رنگ می شود _ خرمگس به حال مرگ گوشه ای افتاده و پشه ها بالای سرش)

خرمگس : (در حال مرگ) چرا ؟ چرا نرفتید توی سرش پشه ها ؟

پشه 2 : تو نباید حرف بزنی ... تو نباید حرف بزنی ... (اشک در چشمانش حلقه می زند)

خرمگس : من ... زندگی ام رو دادم ... که ... پشه ها ... شماها ...

پشه 1 : (پشه 2 کم کم دارد اشک می ریزد) راه فرار چی می شه ؟ کدوم طرفه ؟ از کدوم طرف باهاس

بریم خرمگس ؟ از کدوم طرف ... (فریاد می زند _ پشه شوهر یقه ی او را گرفته و پرتابش می کند)

پشه 2: اون مرد ... نمی بینی ؟ از یه مرده چی می خوای ؟ (می گیرد)

پشه 3 : به شهامتش غبطه می خورم ... با هدف مرد ! هیچوقت از ذهنم نمی ره خاطره اش

پشه 2 : اون یه زن کامل بود ... قوی ، با هدف ، زیبا ... و دوست داشتنی ... اون ناخواسته راه آزادی رو

نشونمون داد ! خیلی باید کور باشیم که ندیده باشیم ...

پشه 1 : عوضش غذا داریم ، اگه آزادی نداریم

پشه 3 : نمی دونم چی بگم ! شاید امروز غذا مهم تر از آزادی باشه برامون

پشه 2 : ای کاش زودتر باهاس آشنا می شدم ، چقدر نزدیک بودیم به هم (به پشه 3 نگاه می کند) ...

خرمگس زندگی تازه ای رو توی من کاشت ... خرمگس ... احساسم رو فهمید ...

پشه 1 : غذا ...

پشه 3 : ... تا کی باید اینجا بمونیم ؟

پشه 2 : من ... تا همیشه می مونم ...

پشه 1 : اما من اولین روزنه ای که پیدا کنم پر می کشم سمت آزادی ...

پشه 3 : ترجیح می دم از گرسنگی بمیرم ، ولی آزاد باشم

پشه 2 : در هر صورت فعلا باید اینجا بمونید ...

پشه 1 : (می رود به سمت دیواره های پشه بند) ای کاش این حشرات محکم تر می خوردند به این پشه

بند ... حالا دیگه تنها راه نجاتمون حمله ی همه جانبه این حشرات به پشه بنده .

پشه 3: اگه پاره بشه آزادیم ؟ (می رود کنار دیواره ی مجاور پشه بند و قرینه ی پشه 1)

پشه 2 : (بالای سر خرمگس) برای آزادی تون دعا می کنم ، آزادی طعم خون میده ، تا خون ندی آزاد نمی

شی ، ما پشه ها به عمر خون خوردیم و آزاد نبودیم ؛ من آزاد شدم خرمگس ... سبز شدم ! سلام آزادی

پشه 1 : یعنی می شه این پشه بند پاره بشه ؟

پشه 3 : قبل از اینکه از گرسنگی بمیریم ؟

پشه 2 : باهاس قبل از اینکه این قاتل از خواب بلند بشه و خرمگس رو بیندازتش توی سطل آشغال ، سطلی که لیاقت خودشه ، خرمگس خانم رو بیرمش به جای امن و ، (گریه امانش نمی دهد)

پشه 1 : پدرم همیشه می گفت آزادی وقتی که روی بالت نشسته نمی بینیش ، اما همین که عین به مرغ عشق از روی شونه هات می پره غمت می گیره ، جایی که آزادی سبز می شه غم خشک می شه و جایی که غم پا می گیره ؛ آزادی پرپر می شه ...

پشه 3: آزادی ، رنگ پر رنگی از زندگی نه ، یکی می خواد آزاد باشه که زندگی کنه ، یکی زندگی می کنه که آزاد بشه ، حالا اینکه هر کسی چه سهمی از زندگی داره و یا از آزادی چقدر بهش می رسه فقط خودش می دونه و رنگ چشاش که حتما به قله ای رو برای سمت نگاهش کشیده ...

پشه 2 : روزی که پرواز کردن رو یاد گرفتم و فاتحانه اولین خون یک آدم رو مکیدم ، هیچوقت فکر نمی کردم به روزی بیاد که باور کنم به خرمگس سنبل آزادیه ، آره به خرمگس ! می شنوید ؟ چه موسیقی گوش نوازیه این عشق که دونه دونه نت های آزادی رو بوسه بارون می کنه ... و اینجوری می شه که تموم موجودات در برابر عشق به زانو در میان ، مثل قصه ی شاهزاده و گدا ... امون از خرمگس که دیر اومد و زود بار و بندیش رو بست ، امون از من که هیچ موقع سر وقت نرسیدم ، امون از عاشق بی عشق ، امون از عشق ...

(نور موضعی آبی روی خرمگس و پشه 2 می افتد ، دو نور کمرنگ موضعی سبز از دو سوی صحنه به سمت پشه 3 و پشه 2 می رسد ، موسیقی فاتحانه می نوازد _ نورها می روند _ موسیقی فروکش می کند _ صدای وز وز حشرات در سکوت و تاریکی صحنه می پیچد _ پس از ثانیه هایی سکوت به صحنه تحمیل می شود) **ناتمام /**

محسن طارمی

آذر ماه یک هزار و هشتاد و هشت